

جنید نهاوندی^(۱)

(۲۹۸-۲۰۷ه.ق)

سید شمس الدین سیدان

کتاب شناسی :

نصفحات الانس، رهبران طریقت، تذکرة الاولیاء، الفهرست، ابن خلکان، تذکرة الشعراء، المتتظم (ذیل طبقات الحنابلة)، حلیة الاولیاء، نامه‌ی دانشوران ناصری، قاموس زرکلی، آثار عجم، الذریعه، روضات الجنات، کارنامه‌ی بزرگان ایران، تصوف اسلامی، تاریخ تصوف، تاریخ التراث، کشف المحجوب، رساله‌ی قشیریه، الکنی واللقاب، فرهنگ بزرگان اسلام و بزرگان همدان

۱- از محققان و پژوهشگرانی که درباره‌ی جنید نهاوندی (بغدادی) به بررسی‌های تکمیلی و جامع، در مقایسه با مقاله‌ی حاضر، دست یافته‌اند درخواست می‌شود با ارسال آن‌ها، این فصل‌نامه را در ارائه‌ی اطلاعات و تحلیل شخصیت این عارف مشهور یاری فرمایند. «فرهنگان»

نامش جنید، پسر محمد، کنیه اش ابوالقاسم، اصلش از نهاوند است و در سال ۲۰۷ هجری قمری به دنیا آمده است. وی چون در بغداد رشد کرده و زندگانی خود را در آن جا گذرانده به جنید بغدادی معروف شده است. نظر به این که پدرش شغل شیشه‌گری داشته و خودش نیز مدتی خزفروش بوده به قواریری و خزاز نیز شهرت یافته است.

این عارف بزرگ در زمان خلافت مأمون، متوکل، منتصر، مستکفی و مقتدر عباسی و حکومت یعقوب لیث، عمرو لیث، طاهر و امیر اسماعیل سامانی می زیسته است. جنید در زندگانی نسبتاً طولانی خود سعادت درک محضر حضرت امام علی نقی (ع) و امام حسن عسکری (ع) را داشته است و با دانشمندانی چون ابو جعفر محمد بن عثمان و ابو عمر عثمان بن سعید اسدی زبایات و علی بن بابویه (ابن بابویه)، محمد بن یعقوب کلینی، محمد بن اسماعیل بخاری، ابونصر فارابی، و منصور حلاج معاصر بوده است.

لقاب متعددی به جنید نسبت داده اند، مانند سلطان المحققین، لسان القوم، سید الطایفه، شیخ المشایخ، طاووس العلماء و عبدالمشایخ. او از پیروان حارث محاسبی بود. در مذهب شافعی فقیه به شمار می آمد و هم چون شافعیان به حضرت علی (ع) بسیار ارادت می ورزید. جنید دارای مکتب مستقلی به نام «جنیدیه»^(۱) بود و پیروان زیادی داشت. تقریباً در تمام کتب صوفیه که به نوعی از جنید یاد شده است همه به جلالت قدر و علو مرتبت وی اعتراف کرده اند و او را عارفی بزرگ و صوفی ای وارسته می دانند.

جنید از همان اوان کودکی دارای هوشی سرشار و ذهنی وقاد بود. فقه را نزد

-
- ۱- مکتب های مختلف تصوف را به ۱۲ گروه تقسیم کرده اند: ۱- طیفوریه؛ پیروان بایزید بسطامی
 - ۲- جنیدیه؛ پیروان جنید نهاوندی ۳- قزاریه؛ پیروان حمدون قصار ۴- محاسبیه؛ پیروان حارث محاسبی ۵- نوریه؛ پیروان ابوالحسن نوری ۶- سهلیه؛ پیروان سهل شوشتری ۷- خفیفیه؛ پیروان ابو عبدالله خفیف ۸- سیاریه؛ پیروان ابوالعباس سیاری ۹- حلمانیه؛ پیروان ابو حلیمان دمشقی ۱۰- حکیمیه؛ پیروان حکیم ترمذی ۱۱- خزازیه؛ پیروان ابوسعید خزاز ۱۲- فارسیه؛ پیروان فارسی

ابو ثور کلبی ابراهیم بن خالد آموخت. در ۲۰ سالگی فتوا می‌داده و با عالمان زمان خود بحث می‌کرده است. نقل است که دایی‌اش سرّی سقطی در ۷ سالگی او را به حج برد و در آن جا در مجلسی که مباحث دینی مورد گفت و گو و سؤال بود مسئله‌ی شکر به بحث گذاشته شد. در آن مجلس چهارصد قول و نظریه از طرف علمای حاضر عنوان شد. سرّی به جنید هفت ساله گفت تو هم چیزی بگو. جنید گفت: شکر آن است که با نعمتی که خدا به تو داده است به وی عاصی نشوی و نعمت او را سرمایه‌ی معصیت نسازی. چون جنید این بگفت هر چهارصد پیر گفتند احسنت یا قرّة العین، و همه اتفاق کردند که بهتر از این نتوان گفت.

جنید را بزرگ‌ترین عارف قرن سوم هجری می‌دانند. او به همه‌ی علوم زمان خود وقوف داشت. سهروردی او را در آثار خود تالی حکمای یونان می‌داند. همچنین در زهد و تقوی و درویشی و بی‌نیازی دارای مرتبه‌ای والا بود. این بیت حافظ اشاره به اوست:

در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است

الهی منعمم گسردان به درویشی و خرسندی
 شیخ عطار در تذکرة الاولیا از وی چنین یاد کرده است: «آن شیخ علی الاطلاق، آن قطب به استحقاق، آن منبع اسرار، آن مطلع انوار، آن سبق برده به استادی، سلطان طریقت، جنید بغدادی رحمة الله علیه شیخ المشایخ عالم و امام الاثمه‌ی جهان، در فنون علم به کمال و در اصول و فروع مفتی و در معاملات و ریاضیات و کرامات و کمالات لطیف و اشارات عالی، بر جمله سبقت داشت و از اول تا آخر روزگار پسندیده بود و قبول و محمود همه فرقت بود...»

عطار نقل می‌کند: «پس از آن که از مکه به اتفاق دایی خود سرّی سقطی^(۱) به بغداد

۱- سرّی بن المغلس السقطی قدس الله سره، از طبقه‌ی اولی است. کنیت او ابوالحسن است. استاد جنید و سایر بغدادیان است. از اقربان حارث حاسبی و بشر حافی است و شاگرد معروف

آمد آبدگینه فروشی کردی، هر روز به دکان شدی و پرده فرو گذاشتی و چهارصد رکعت نماز کردی. مدتی برآمد و دکان رها کرد و در خانه بود. در دهلیز خانه‌ی سرّی در آن جا نشست و به پاسبانی دل مشغول شد و سجاده در عین مراقبت باز کشید تا هیچ چیز دون حق بر خاطر او گذر نکرد و چهل سال هم چنین بنشست.

چنان که سی سال نماز خفتن بگزاردی و بر پای بایستادی و تا صبح الله‌الله می‌گفتی و هم بدان وضو نماز صبح بگزاردی. گفت چون چهل سال برآمد، مرا گمان افتاد که به مقصود رسیدم. در ساعت هانفی آواز داد که یا جنید، گاه آن آمد که گوشه‌ی زتار به تو نمایم. چون این بشنیدم، گفتم خداوند، جنید را چه گناه؟ ندا آمد که گناهی بیش از این می‌خواهی که تو هستی؟ جنید آه کرد و سر در کشید و گفت من لم یکن للوصال اهلاً فکلُّ احسانه ذنوب. پس جنید در آن خانه بنشست و همه شب الله‌الله می‌گفت...

نقل است که «جنید جامه به رسم علما پوشیدی. اصحاب گفتند ای پیر طریقت چه باشد اگر برای خاطر حال اصحاب مرقع در پوشی. گفت اگر بدانمی که به مرقع کاری برآمدی از آهن و آتش لباس سازی و در پوشمی، ولكن به هر ساعت در باطن ما ندا می‌کنند که لیس الاعتبار بالخرقه، ان الاعتبار بالخرقه.»

این بیت سعدی اشاره به این گفته است: *پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
 عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست
 از پرهیزگاری، زهد، تقوا و و نیک نفسی جنید بسیار گفته‌اند. از او نقل است که «ما این تصوف به قیل و قال نگرفتیم و به جنگ و کارزار به دست نیاورده‌ایم. اما از سر گرسنگی و بی‌خوابی یافته‌ایم و دست برداشتن از دنیا و بریدن از آن چه دوست داشته‌ایم و در چشم ما آراسته بود.»

کرخی «و آنان که از طبقه‌ی ثائیه‌اند، اکثر نسبت به وی درست کنند. بامداد سه‌شنبه سوم رمضان سنه‌ی ثلث و خمسین و مأتین برفته از دنیا.»

نقل کرده‌اند وقتی جنید از بیابان صنعا می‌گذشت، سگی را دید که در بین راه خفته و از بی قوتی قوت حرکت و از پیری یارای رفتن نیست. وی قوتی که داشت یک نیمه به نزد آن سگ گذاشت و می‌گفت آیا کسی می‌داند که در درگاه خالق از ما هر دو بهتر کیست؟ گیرم به ظاهر من از او بهتر باشم، تا عاقبت کار و کردار چه باشد.

این حکایت را شیخ سعدی این گونه در بوستان به نظم آورده است :

شدیدم که در دشت صنعا جنید	سگی دید برکنده دندان ز صید
ز نیروی سر پسنجه‌ی شیرگیر	فرومانده عاجز چو روباه پیر
چو مسکین و بی طاقتش دید و ریش	بدو داد یک نیمه از زاد خویش
شنیدم که می‌گفت و خوش می‌گریست	که داند که بهتر ز ما هر دو کیست
به ظاهر از این هر دو من بهترم	نگر تا چه راند قضا بر سرم
گرم پای ایمان نلفزد ز جای	به سر بر نهم تاج عفو خدای
وگر کسوت معرفت بر درم	نماند به بسیار از او کم ترم
که سگ با همه زشت خوبی چو مُرد	مر او را به دوزخ نخواهند برد
ره این است سعدی که مردان راه	به عزّت نکردند در خود نگاه
از آن بر ملایک شرف داشتند	که خود را به از سگ نپنداشتند

آورده‌اند که روزی شیخ جنید بغدادی را با جمعی اهل الله مثل معروف کرخی و شیخ شبلی و بهلول و منصور حلاج در شط بغداد اتفاق افتاد. گفتند بیایید هر کدام بینی بگویم که در صفحه‌ی روزگار یادگار بماند. و چنین گفتند :

جنید:

ز خاری بیندیش کان خنجری است	ز سوری بیندیش کان صفدری است
معروف کرخی :	
مرنجان دل خسته‌ی بسته را	که از هر دلی سوی عزت دری است

بهلول :

خرابات را نیز عزت بدار که او نیز در ملک حق کشوری است
منصور :

به کفر و به اسلام نیکو نگر که هر یک ز دیوان حق دفتری است

جامی در شرح حال ابو محمد کهمس می نویسد: «کنیت وی ابو محمد بود و از همدان بود و با بسیاری از مشایخ صحبت داشته بودی. گفته است که شبی در همدان در خانه‌ی خود نشسته بودم. یکی در بزد. با خود گفتم جنید باشد. چون در بگشادم جنید بود. سلام کرد. گفت قاصد به زیارت تو آمده‌ام. معلوم شد درستی خاطر تو. و بازگشت. روز دیگرش در همدان طلب کردم. نیافتم و از جمعی که از بغداد رسیدند، پرسیدم که فلان وقت وی غایب بود. هیچ کس نشان نداد همان شب آمده بود و رفته.

معروف است که، به روایت هجویری، جنید بغدادی تا هنگامی که مرشد معنوی او، سرّی سقطی زنده بود، از سخن گفتن در باب تصوف سر باز می‌زد. یک شب در خواب دید که پیامبر (ص) به او می‌گوید: «یا جنید! خلق را سخن گوی که سخن تو سبب راحت دل‌های خلق است.» چون از خواب برخاست بر دلش گذشت که مقامش از سرّی بالاتر است چرا که پیامبر او را به موعظه‌ی مردم امر کرده است. چون صبح شد، سرّی سقطی، یکی از مریدان خویش را نزد جنید فرستاد با این پیام که:

«به گفتار مریدان مر ایشان را سخنی نگفتی و شفاعت مشایخ بغداد رد کردی و من پیغام فرستادم هم سخن نگفتی. اکنون پیغمبر علیه السلام فرمود: فرمان وی را اجابت کن. جنید گفت، رضی الله عنه، آن پنداشت از سر من برفت و دانستم که سرّی در همه‌ی احوال مشرف ظاهر و باطن من است و درجه‌ی وی فوق درجت من است که وی بر اسرار من مشرف است و من از روزگار وی بی‌خبر. به نزدیک وی آمدم و استغفار کردم و از وی پرسیدم که تو چه دانستی که من پیغمبر را علیه السلام، در خواب دیدم؟ گفت: من خداوند

را، تعالی و تقدس، به خواب دیدم که گفت: من رسول الله را علیه السلام فرستادم تا جنید را بگوید که وعظ [دهد] مر خلق را تا مراد اهل بغداد از وی حاصل شود.»

جنید در بعد از ظهر روز جمعه سال ۲۹۸ بعد از ۹۱ سال زندگی در بغداد بدرود حیات گفت و در قبرستان شونیزه به خاک سپرده شد. میرزا محمد نصیر در آثار عجم می نویسد قبر جنید در گورستان شونیزه ی بغداد است (فقیر آن قبرستان و آن قبر را دیدم و اوقاتی در آن جا بودم).

شاگردان و کسانی که از جنید اجازه ی ارشاد داشته اند:

- ۱ - شیخ علی رودباری؛ ۲ - ابو عمر زجاجی؛ ۳ - حسین بن منصور حلاج؛ ۴ - عمرو بن عثمان مکی؛ ۵ - ابوبکر شبلی؛ ۶ - عبدالله خفیف؛ ۷ - ابوبکر واسطی؛ ۸ - ممشاد دینوری؛ ۹ - ابو محمد دینوری؛ ۱۰ - ابوالعباس سریج



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی